

گفتگو با حسین عباس زاده، نویسنده مشهدی  
**داستان مشهد**  
**کودکی بی سرپرست است**

«خوش به حال هیچ کس» سومین مجموعه داستان حسین عباس زاده نویسنده مشهدی است...



چرا در طب سنتی به خوردن نمک توصیه شده ولی در طب نوین نه؟

## نمک هم نمک‌های قدیمی!

صفحه ۱۲

## خدا حافظی با پیامک‌های تبلیغاتی

«می‌خواهی بدونی امروز جواب چه رنگی باید بپوشی؟ عدد ۸ را ارسال کن تا بهت بگم»



۱۴



روزشانه مردم مشهد

یکشنبه ۴ مرداد ۱۳۹۴

بسته فرهنگی اجتماعی

از بازگشایی بی سروصدای هتل توحید مشهد تا مسمومیت جدید زائران خارجی

## هتل‌های مجاز و در دسرهای غیر مجاز!

هفدهم خرداد ماه بود که خبر رسید تعدادی از زائران عربستانی در یکی از هتل‌های مشهد دچار مسمومیت شده و راهی بیمارستان شده‌اند. بعد از گذشت چند ساعت با انتشار خبر فوت چند تن از این زائران، این خبر صدر نشین خبرهای رسانه‌های داخلی و خارجی شده؛ موضوعی که جوانب بین‌المللی آن موجب شش تا رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس خود شخصا به مشهد سفر کند و به ملاقات این زائران برود. از مهم‌ترین تبعات این حادثه تلخ، پلمب و تعطیلی هتل توحید مشهد بود. بعد هم دادستان مشهد از دستگیری چهار متهم در این خصوص و پیگیری علت مسمومیت این زائران خبر داد. در این میان رسانه‌های خارجی هم با دامپن زدن به این حادثه، بر طبل عمدی بودن این حادثه کوبیدند؛ حاشیه‌هایی که در اندک زمانی از سوی مسئولان ایرانی تکذیب شد. در پی آن بررسی‌های وزارت بهداشت، دستگاه قضا و نیروی انتظامی نشان داد که این حادثه در پی سم‌پاشی یکی از طبقات بالایی هتل با استفاده از قرص ممنوعه برنج رخ داده است و در نهایت اعلام شد که این حادثه فقط به علت سهل‌انگاری رخ داده است.

با مشخص شدن زوایای جدید در این پرونده، مسئولان قضایی با پیش کشیدن بحث پرداخت دیه، از ادامه روند رسیدگی به آن خبر دادند و هتل توحید را تعطیل کردند. هم‌زمان نیز، بیعت رعایت بهداشت هتل‌های مشهد بالا گرفت و مسئولان در مصاحبه‌های مختلف قول رسیدگی و جلوگیری از بروز چنین حوادثی دادند؛ قول‌هایی که فقط حدود ۲۵ روز دوام آورد.

پرونده مسمومیت زائران سعودی در مشهد در حالی از سوی سرویس حوادث روزنامه شهر را پیگیری شد که سه شنبه هفته گذشته دوباره حادثه مشابهی در مشهد رخ داد که این بار مسمومیت غذایی، ۲۸ زائر ایرانی و خارجی را روانه بیمارستان کرده؛ البته پیگیری خبر نگار ما در خصوص این حادثه با واکنش‌های متفاوت مسئولان بهداشتی مواجه شد و رئیس اورژانس مشهد آن را کلا تکذیب کرد و حاضر به پذیرش یک سهل‌انگاری احتمالی دیگر در مشهد نشد. در ابتدا شهر را از تنها رسانه‌ای بود که به این موضوع پرداخت؛ اما در ادامه ماجرا با موضع‌گیری و تأیید این خبر...

صفحه ۱۵



پشت پرده کنار گذاشتن لیبروی مشهدی از تیم ملی والیبال

## حذف ظریف ظریف

صفحه ۱۱

### مثنوی هشت ساله (۱۰۹)

حمیدرضا صدوقی

### چهره فراموش نشدنی من



بسیاری از نامه‌هایی که فرماندهان و رزمندگان دوران دفاع مقدس نوشته‌اند سندهای معتبری است که بدون آنکه جمع‌آوری شوند در صندوقچه خانه‌های هم‌رزمان و خانواده‌ها در بنید شده و گردوغبار فراموشی احاطه‌شان کرده است.

این نامه‌ها که از دل حادثه نوشته شده‌است با همه کوتاهی علاوه بر آنکه مشام ما را با عطر دل‌انگیز آن روزها می‌نوازند، بیانگر روح بلند و خدایی صاحبان آن است. شاید شما نیز نگاهبان چنین گوهرهای ارزشمندی باشید. حیف است دیگری را از خط معنوی آن بی‌بهره سازید. نامه «محمد بابارستمی» هم‌رزم راستین چمران و از مدافعان سوسنگرد، یکی از همان دست نامه‌هایی است که تاریخ دفاع مظلومانه‌مان را روایت می‌کند:

انا و انا الیه راجعون

بدین وسیله به عنوان عرض ادب چند کلمه به حضور همگی شهید پروران راه حسین می‌رسانم، برادران و خواهران مسئول و قهرمان پرور ایران، اکنون که این نامه را می‌نویسیم ساعت ۶ صبح روز تاسوعای اقا امام حسین (ع) است؛ روزی است که خون بر شمشیر پیروز می‌شود. اکنون به طرف سوسنگرد عازم هستیم و برادران با همدیگر خدا حافظی می‌کنند. ما موریت داریم که شهر سوسنگرد را از دست دشمن اسلام و قرآن یعنی بعثی‌های عراق آزاد نماییم. ناگفته نماند هر چه برادران نزدیک می‌شوند آتش توخانه و پیاده‌روی سرتشان شدیدتر می‌شود. آتش به حدی شدید شده که گویا این دشت پر از تنور و سازید. ولی هیچ تأثیری در حرکت برادران ندارد و همگی با تجهیزات کامل در حال پیشروی هستند.

آن قدر صدا در این دشت پیچیده است که گوش‌ها قادر به دریافت هیچ پیامی نیست؛ ولی این موضوع را هم خدمت همگی شما دلباختگان راه حسین عزیز عرض کنم که گاهی در داخل این صداها صدای دیگری هم به گوش می‌رسد که می‌فرماید: «هر که دارد هوس کر بلا بسما...»

برای همگی ما یقین شده است که خود اقا امام زمان (عج) فرماندهی را در اختیار دارد. از زمین و آسمان

گلوله می‌بارد ولی زمزمه برادران یکسر «...! اکبر، خمینی رهبر» است. امام تا آخرین لحظه زندگی رهبر ماست و این لحظه از بهترین لحظات عمر ماست چرا که روز تاسوعای حسینی است.

فرمانده، حضرت مهدی (عج) و رهبر، امام خمینی (ره) است. من از این گوشه کربلا خدا حافظی می‌کنم. ما پیروز هستیم و امیدوارم از دعا فراموش نفرماید و اینکه برادران عزیز و خواهران گرامی، شما خود شاهد بودید که پاسدار در دنیا هیچ چیز ندارد تا هدیه کند مگر خون خود را و امیدوارم که هدیه ناقابل ما را در راه خدا بپذیرید.

والسلام علیکم ورحمه... برادر کوچک شما، رستمی ۱۳۵۹/۸/۱۲

محمد بابارستمی فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خراسان در هجدهم دی ۱۳۵۹ به شهادت رسید. او که فرماندهی پاسداران خراسان را در غائله گنبد و کردستان برعهده داشت، از هم‌رزمان شهید چمران نیز بود.

مقام معظم رهبری در بیان خاطر اتشنان از روزهای سخت و سرنوشت‌ساز آزادی سوسنگرد، از محمد بابارستمی به عنوان چهره فراموش‌نشده یاد می‌کنند. ایشان می‌فرمایند: «مرحوم چمران و آقای نامه «محمد بابارستمی» هم‌رزم راستین چمران و از مدافعان سوسنگرد، یکی از همان دست نامه‌هایی است که تاریخ دفاع مظلومانه‌مان را روایت می‌کند:

ما هم رفیقیم ستاد لشکر ۹۲... مشکل عمده ما نیرو بود. لشکرهایمان محدود بود. به قول لشکرهای منها بودند... هم تجهیزات کم داشت و هم نیرو. تجهیزات را می‌شد فراهم کرد اما نیرو را نه. گفتیم گروه‌رزمی ۱۴۸ بیايد به کمک گروهانی از تیپ ۲ لشکر ۹۲. این لشکر در آنجا مواضعی و خطوطی داشت که جایز نبود رهایش کند. اما یک گروهان را می‌توانست رها کند.

گفتیم آن گروهان با گروه ۱۴۸ مرکز خراسان بیایند محور حمیدیه سوسنگرد تا خط تماس را طی کنند و آنجا مستقر شوند. بعد تیپ لشکر ۹۲ که قبلاً در دزفول بود و حالا مأمور شده بود به اهواز بیايد، از خط عبور کند. یعنی بیايد و از لایه‌لای این‌ها حمله کند. بنابراین تنها نیروی حمله‌ورمان تیپ لشکر ۹۲ بود. تیپ خوبی بود و فرمانده خوبی هم داشت... مثلاً یک گردان از تن صد تا تسبیاهی را بگیرد... فرمانده سپاه جوانی به نام رستمی و اهل سوزوار بود و شهید شد. پسر بسیار خوبی بود و جزو چهره‌های فراموش‌نشده. از خصوصیات این جوان این بود که خیلی راحت با رتشی‌ها بر خورد و کار می‌کرد. او زبان آن‌ها را می‌فهمید و آن‌ها هم زبان او را. ارتشی‌ها هم خیلی دوست داشتند. تعدادی از نیروهای نامنظم هم در مشقت چمران بود و قرار بود جلوتر از همه بروند و خط‌شکن‌های اول باشند. تعدادشان زیاد نبود، اما کارایی چمران می‌توانست کارایی زیادی به آن‌ها بدهد. ایسن تربیتی بود که ما دادیم و خیالمان هم راحت شد.

### یادداشت

محمد سرور رجایی

### عید دیدنی با طعم دماوند



صبح روز عید سعید فطر، راه شهر دماوند را در پیش می‌گیرم. اما نه برای سیر و سیاحت که برای دیدن دوست نازنینم، امان... امان... را دیری بود که بر اثر مشغله‌های کاری نتوانسته بودم ببینمش.

دیری بود که نتوانسته بودم که احترام نظامی‌ام را حضوراً ادا کنم. چرا که او جانبازی است که در سال ۱۳۶۵ در منطقه ناوچه پیمای قطع نخاع شده است. عید سعید فطر بهانه خوبی بود که به رسم این عید دیدنی به دیدارش بروم و به رسم احترام پیشانی

صاف و تکتک را ببوسم. اگر چه می‌دانم که او نه نیازمند احترام کسی است و نه می‌تواند به رسم کشور ما افغانستان، بغل کشی کند، اما به راحتی می‌تواند لبخند بزند. از روزهای دور و دیری سخن بگویم که ما کمتر شنیده‌ایم. امان... به دلیل مشکلات ربوی، چندی است که به شهر دماوند و هوای خوشش پناه برده است. پیش از آن بارها به خانه‌اش در ورآمین رفته بودم.

اما خانه جدیدش نشانی سراسرستی دارد، ویلای قدیمی در انتهای کوچه‌ای که نامش زنبق است. پشت دروازه ویلای قدیمی برایش رنگ می‌زنم و می‌گویم «پشت دروازه هستم». بی‌آنکه کسی بیاید دروازه باز می‌شود. وارد می‌شوم، هیچ صدایی نمی‌آید. اما درست روبرویم دروازه‌ای است که قفلی بر آن آویزان است. اما قفل باز است.

صدای ضعیفی می‌آید که قفل را باز کنید و بیایید داخل. یاد افسانه‌های قدیمی می‌آید. قفل را می‌گشایم و وارد می‌شوم، ولی فلسفه قفل انداختن دروازه آن هم از بیرون بسر دهنم سنگینی می‌کند.

امان!... با بفرمایم من را به سمتمش می‌کشاند. به او نزدیک می‌شوم و او همچنان بر رو خوابیده است. در هفت سالی که با هم دوست هستیم، هر بار به دیدارش رفته، او را در چنین وضعیتی دیده‌ام. سعی می‌کنم نیم‌تنه‌اش را بالا بکشد و ربویسی کند.

دستش را می‌فشارم و صورتش را می‌بوسم، ظاهر خانه‌اش را که می‌بینم، بغض می‌گیرم. وقتی از مشکلاتش می‌گویم بغض فشرده‌تر می‌شود. اما نمی‌گذارم که امان!... اشکم را ببیند.

سخن را به سال‌های دور می‌کشانم. به سال‌هایی که امان!... در سنگر به دشمنان امان نمی‌داده است. «ولین باری که به جبهه رفتم، در منطقه پاوه بود. بعد از آن در مناطق مختلف جنگی حضور داشتم.

روزی که بر اثر انفجار خمپاره شصت مجروح و منجر به قطع نخاع شدم، هفده ماه از حضورم در جبهه‌ها می‌گذشت. سر خود را میان دو دست قرار می‌دهد. انگار دارد توبی را فشار می‌دهد. احساس می‌کنم که خاطرات جبهه و جنگ ادیتش می‌کند. رشته سخن را برمی‌گردانم و می‌پرسم در این ساختمان بزرگ

### سایت نگاری فرهنگی

### کمیسیون منع گسترش جوک‌های قومیتی

است. کتابی که آثارش نمونه‌های سرآمد این ژانر از عکاسی محسوب می‌شود.

این کتاب گنجینه گران‌بهایی از عکاسی خودمخته است که از محدوده‌های خط قرمز امنیتی در بحران‌های خبری عبور کرد و امکان دسترسی به صحنه‌های کمیاب برایش فراهم شد.

در بین عکس‌های علی فریدونسی، عکسی دیده می‌شود که خیلی‌ها آن را دیده‌اند و آن، لحظه شهادت رزمنده بسیجی در آغوش یک امدادگر است و می‌توان به جرئت گفت این عکس از شاهکارهای عکاسی جنگ عراق و ایران است.



کتاب عکس «علی فریدونی» تعداد ۲۲۴ عکس در ژانر ژورنالیسم جنگی طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۹ را در برمی‌گیرد که یکی از عکس‌های این کتاب در ادامه می‌آید.

امین زندگانی به همراه همسرش الیکا عبدالرزاقی در اینستاگرام کمپین منع گسترش جوک‌های قومیتی را به راه انداخت.

کاروان پیاده حرم تا حرم بسیجیان شهرستان گناباد، نوزدهمین سفر خود را از بقعه متبرک که امامزاده سلطان محمد عابد(ع) کاخک بسه سمت شرق است.

علی ابن موسی الرضا(ع) آغاز کرد. ۱۵۰ نفر از فرهنگیان، دانشجویان، کارکنان، دانش‌آموزان و اقشار مختلف مردم در قالب کاروان پیاده حرم تا حرم بسیجیان شهرستان گناباد حرکت خود را از جوار بقعه متبرک که امامزاده سلطان محمد عابد(ع) کاخک آغاز کردند و پس از طی مسافت ۲۹۰ کیلومتری در مدت ۱۰ روز به حرم امام رضا(ع) در مشهد مقدس مشرف می‌شوند.